



# دور دنیا

## در سی سال

### با محمد

- حمید عبداللہیان
- تصویرگر: علیرضا اسدی

درست و حساسی هم رفت و همه‌ی شهرهای طول مسیر و اطراف مکه و مدینه را یک دل سپیر گشت و برگشت. بعد دایره‌ی سفرهایش را بزرگ تر کرد. معمولاً محمد این سفرها را تنها و به صورت ناشناس می‌رفت. یک سفر عجیب به پایتخت عثمانی، یعنی استانبول، داشت. همان‌طور که قبلاً گفتیم، آن زمان عثمانی دشمن ایران بود و ایران و عثمانی عادت داشتند که هر سال با یکدیگر بجنگند و شهرهای یکدیگر را تخریب کنند.

ما چون در آن زمان همراهش نبودیم، نمی‌توانیم دلیل این سفرش به عثمانی را بفهمیم! یک سفر عجیب تر به کشور سری لانکا در جنوب هند رفت. این سفر را حتماً باید با کشتی رفته باشد ولی دقیقاً نمی‌دانیم

در سری لانکا دنبال چه بوده است؟

یک سفر دیگر به مصر رفت. معلوم است که آن زمان فرعون‌ها از بین رفته بودند و محمد برای دیدن اهرام مصر یا مجسمه‌ی ابوالهول این‌همه راه را آن‌هم بدون هواپیما نرفته است! به لبنان و شهر زادگاه خودش هم، سفر کرد. شاید در این سفر به دیدن فامیل و دوستان دوره‌ی بچگی‌اش هم رفته باشد. از لبنان یک سر به فلسطین و بیت المقدس و بعد به شام رفت تا شام بخورد و شهرهای حلب و دمشق را دید و از آنجا به عراق رفت و در کربلا و نجف و کاظمین زیارت کرد و باز به ایران برگشت.

محمد در بعضی از کتاب‌هایش درباره‌ی این سفرها توضیح داده است. به نظر ما شاید این سفرها را برای دیدن دانشمندان یا عارفان بزرگ این شهرها می‌رفته است.

واقعاً عجب حوصله‌ای داشته، چون در آن زمان چند ماه طول

معلوم نیست چطور شد که محمد شروع به جهانگردی کرد. خودش در این همه کتابی که نوشته، نگفته آخر چرا خانه‌اش را در قزوین و بعد در اصفهان گذاشت و رفت به سفر دور دنیا.

همه‌ی دانشمندان منظومه‌ی شمسی با کمک دانشمندان کهکشان راه شیری و کهکشان‌های همسایه مشغول تحقیق هستند تا سر از کار محمد در بیاورند. کلاً وقتی از لبنان رفت، دیگر یک جا ثابت نماند. ولی در زمان پادشاهی شاه عباس صفوی یک جوری به مسافرت رفت که انگار داشت فرار می‌کرد. در آن زمان، دانشمندان برای مسافرت به جز اینکه باید از بابا و مامان و بچه‌هایشان اجازه می‌گرفتند، باید از شاه هم کسب اجازه می‌کردند.

وقتی تهماسب، شاه بود و محمد هنوز جوان، بابای محمد خواست به مکه برود و حاجی بشود. از تهماسب اجازه گرفت. شاه کمی فکر کرد و به او اجازه داد، ولی به محمد نه! بابای محمد بدون نور چشمی‌اش یعنی محمد، به مکه و بعداً به بحرین رفت (در آن زمان بحرین بخشی از ایران بود و در زمان حکومت پهلوی به دستور انگلیس از ایران جدا شد) و در آنجا از شدت غم از دنیا رفت! محمد انگار با سازمان ایرانگردی و جهانگردی که آن زمان اصلاً وجود نداشت، قرارداد بست که به بیشتر شهرهای ایران و اطراف آن سفر کند. اولین سفرهایش همراه آقاجانش بود. از لبنان به قزوین آمد، بعد با آقاجان به اصفهان رفت.

دوباره با آقاجان به مشهد و بعد به هرات رفت و باز به قزوین برگشت. حالا سفرهای کوتاه به شهرهای اطراف و روستاها را حساب نمی‌کنیم. بعد به قم و شیروان و آذربایجان و شیراز سفر کرد. یک سفر حج



می کشیده که برای دیدن کسی به کشور دیگری سفر کنی. یکی دو تا سفر با شاه عباس همسفر بود. شاه عباس یک بار از خوش حالی اینکه از یک ها را شکست داده و حرم امام رضا (ع) را پس گرفته بود، از شهر توس که نزدیک مشهد بود و هنوز همانجاست، تا حرم امام رضا (ع) پیاده رفت. محمد این سفر را همراه شاه پیاده رفت. شاه عباس بار دوم تصمیم گرفت از اصفهان تا مشهد این همه راه را پای پیاده برود. درباری ها و محمد و خیلی از مردم در این سفر با شاه پیاده رفتند.

